

روح ریحان

موقوفند بدین که تعطیل در اداء آن میشد و بصاحبان تولیت او لیاقت موقوفه نمیدادند بر حسب تقصیر جلد
 و در سبب کی کامل بنویسند آنها میرسد و منافع املاک معلومه موقوفه بصلاح دیدن ایشان با حسن یا کمال صرف عمارت
 این بقعه میشود علاوه از مصرفه که سابق میشد در این اوقات طلا بیکه سکنه حجر بناطراف صحن شریفند و کمال استحقاق
 دارند از منافع و ارباح آنها منفع اند و آنچه معلوم و مفسطوح داعی است مصارفیکه در غریبه داری جناب سید الشهدا
 در تکیه واضحه در جنب حضرت امامزاده زید بهر سال مینمایند با کمال مواظبت نهایت نظم و اطعام بفقراء و تکریم از طلا
 در بعضی از تکاپای دیگر نمیشود خصوص جمع روضه خوانی آن نقلی دیگر دارد خلاصه نفوس نیاز دولت در تقصیر موقوفه
 باعث اهداء آن میشود و ابناء اینگونه املاک و اوقاف باعث از بداد و دوام دعا کون اهل دعاء است منافع
 کونه امور و اعمال در دنیا و عقبی لا یغنی و لا یخصی و چون در این مقام اردن نظم موقوفه و وقف املاک بادی شد حکایت
 که واقعتاً دارد و خلالت در وقوع آن نمیرود و هم ناملك و فقی است که مرحوم میرزا بنی خان مشهور با بهر نمود و بحالند
 مفصل از در این عنوان مینویسم برای خوانندگان فائز کثیره دارد مرحوم شیخ اجمل العلامه الریانی شیخ عبدالعزیز
 طهرانی در رفع مقامه الدارین فرمود چون مرحوم میرزا بنی خان وفات نمود برای سابقه دوستی که با وی داشتم
 از حالات وی مطلع بوم میخواستم او را در جواب بهر بدم که بر او چه گذشت است چه میکند و میشود بر عاقل رویا
 دیدم در باغهای و عمارت عالیه جنان شایع کتان راه میریزد و کسی است با من که صاحب هر یک از قصور و عمارت را
 بر تناسلی شناساندا تا آنکه بعضی رسیدم و از صاحب آن جوابی شدم گفت این قدر از آن میرزا بنی خانست که از جواب
 خدام مرحوم محمد شاه قاجار بود اگر میخواهی شرف او را به بدی اکنون نشنیده است چون نظر کردم در نهالاری او دانسته
 باشم چون مرا بعید بر همان عادت رسمی که در چوچه خوبان داشت برخواست و مرا در صدر مجلس جای داد و من
 متفکر و متعجب از علو مقام وی آنکه منهدم در معاصی بود کویا بالفراست دانست گفت این شیخ نجیب است و جای
 نجات هم هست از آنکه مرا عذاب آلم سزا و جز بود لیکن من معدن نمیکند در طالقان دارم که هر ساله و حد اجاره از
 سید نجف اشرف میفرستادم تا آنجا صرف غریبه داری جناب سید الشهدا علیه الاف الخیر و انشاء شود و این مکان
 و ایشان در عوض آنست بوم شیخ در مجلس بحث و در این حکایت را با کمال نجات ذکر فرمود و نمیدانست این نجیب
 الذکر در طالقان معدن نمیکند دارد که برای این صرف و تفکر کرده است که از ابناء مرحوم ملا مطیع طالقانی که از
 ملزمتین حوزه درس مرحوم شیخ بود عرض کرد این فقره صحیح است این خوابان روی پای صادقه میباشد بهین
 محو که بیان فرمود معدن نمیکند است که بدست والدها بدست است هر ساله اجاره آن را بنجف اشرف میفرستاد
 غریبه داری میشود خلاصه هر چند اینگونه املاک موقوفه در مملکت زیادتر باشد کمال تبرک حال رعایت توسعه
 در اموشان میکند بلکه یکی از شعائر اسلام سیدانام است حفظ و ضبط و نگاهداری آنها سبب میشود بر
 نشوونمایند و غایبین و چون مصارف آن غالباً برای فقراء و اهل دعاء است اگر با ایشان برسانند فراغت و
 آسودگی دیگر دولت را حاصل است و مردم که آن نیز از آنچه برای آخرتشان اند و خنده کردند بهر مینمایند و از

روح ریحان
 شیخ عبدالعزیز
 الریانی

احوال امیرالمؤمنین علیه السلام

زنده کان خورسند پیشوندی هزنده که زاد و نومه مردم را خورد و قطع روز او کند از رحمت الهی منقطع است
 بلیث کارم و نغیر دانگداری نهار زانکه فریاد چورسدنوبت کرد که راست کافال الامام بلیث
 لا نوتر شغل يوم لقد ان کل عبد بان عمل الرابعه و یحان در حال حسن امیر فرزند زید بن جابر
 که جده و م حضرت عبد العظیم میباشد این بزرگوار از کبار و شایخ سادات بنی حسن است زید مکتی با ابو الحسن که
 از این جهت است که فرزندش موسوم بحسن بود و کینه حسن ابو محمد است لقبی امیر از آنکه بخیال از جانب منصور
 دو انقی در مصر و مکه و مدینه امارت و حکومت کرد پس منصور وی غضب کرد و آنچه داشت گرفت و در محبس
 بود آنکه منصور وفات کرد همگ خلیفه او را از حبس بر آورد و آنچه منصور گرفته بود داد و بامهتدیح رفت و زعمای
 سرفراز خلفاء بنی عباس را درک کرد منصور و مهد و هادی بعد از آنکه بجا فرستاد در سال یکصد و شصت و شش
 هجرت حاکم فرمود از سر وی هشناد و پنجاه کاذب شد بود و علی و مهتد بر او نماز گذارید و حاجز بیج میل با چهار
 میل است عیبه سوله و قولی است در مفره الخیر بان بغداد مد فون و در میان بنی الحسن و علویین بود
 و نیز کواری مشهور بوده است با بنی عباس کمال خلطه داشت بیون اینک خیا بنی ایشان کرده باشد لکه بلباس
 ملین شد یعنی جامه سیاه پوشید در رسم بود حضرت علویین جامه سپا پوشید چنانکه جامه سبز شان سادات بود
 جامه سیاه شعار بنی امیه و بنی عباس بود است و هیچک از بنی عباس جامه سبز پوشیدند مگر مامون پسر هرون الرشید
 و خوش داشت بنی عباس هم اینجامه را پوشید عاقبت مامون را منصور نمودند چنانکه علی بن حسین معبود در کتاب
 مرجع الذهب نقل میکند مختصر از آن نوشته شود خوبست چون مامون بغداد آمد برای استمالک علویین جامه
 سبز را اختیار نمود عباسیین هر چند استند عاگردند شعار پدران خود را ترک ننماید مصلحتش ناچار زینب که
 دختر سلیمان بن علی بن ابی طالب حسند و آن زنی معتره و محترمه بود پس خواهرش کردند که از مامون خواهرش نماید
 تا این رنگ جامه را بپذیرد مد زینب قبول نمود و نیز مامون رفت و گفت بنی و احسانی که بفرزند از علی مکتی
 بیشتر است از احسابها آخر مامون بپوشیدم چرا بر و تپید راست حرکت نمیکند مردم را بر ما ما مپشورا
 و ایشانرا بطمع از شدت احسان می اندازی پس شعار بنی عباس لباس سیاه است چراباس سبز می پوشی گفت آنچه
 انحراف را احدی بنی بنطون زده است هیچ کلامی در دل من و نفسش بیشتر از کلام تو نیست اما ایمنه نگاه کن و
 رسول خدام از دینار حلت فرمود ابو بکر در حق جده عباس چه کرد و بعد از وی عمر چه کرد و بعد از این دو
 نفر عثمان اقبال بنی امیه نمود و از سائر بنی معرض شد و داد به بنی امیه آنچه را که داد چون امر راجع بحضرت
 امیر مؤمنان شد عبدالله بن عباس را والی مصر کرد و عبدالله بن عباس را والی بن کرد و قثم بن عباس را بصره
 فرستاد و حکومت مکه داد در عهد سعید فرار گذارد و هیچک از سابقین با ولاد عتسرا بگونه مهر بانی نگردد
 و باید ما بر احسانهای می جزام بدیم بفرزندانش و مکافات نایم انگاه لباس سپا پوشید و مامون در این
 باب ایبان دارد الام علی شکوالومنی ابی الحسن و ذلک عند من عجایب دنی الزمن خلیفه خیر الناس

در این کتاب
 از امیرالمؤمنین
 علیه السلام
 در بیان
 احوال و مناقب
 و غیره

بسیار
 از احوال
 امیرالمؤمنین
 علیه السلام
 در بیان
 احوال و مناقب
 و غیره

در بیان
 احوال و مناقب
 امیرالمؤمنین
 علیه السلام
 در بیان
 احوال و مناقب
 و غیره

روح و ریحان

۱۰۳

فلاولادی اعان رسول الله في السير والعلن ولو لاه ما عدت لها شرمه وكانت على الامام تقضى وتمنهن
 مولى القياس ما اخضر غيرهم ومن منه اولي بالكرام والدين وارضع عبد الله بالبصره الهك وفاز عبد الله
 جودا اليمن وضم اعمال الخلافة بينهم فلا زلت مغبوطا بذي الشكر مرتين وبعضى زمنا بين ابيان مبالا
 ماموز است که سابقا گذشت و عجیب است از این شیعه عباسی با آنکه اظهار شیعه نمود در قتل وادبنا اولاد
 رسول با طلب قاسی کوناهمی نکردند که خداوند تعالی واصله فی اصل الحجه **امام زین العابدین** بن علی
 نبایه دختر عبد الله بن عباس بن عبد المطلب است که در جماله عباس بن علی بن ابیطالب بود بعد از شهادت حضرت
 ابوالفضل عباس بن علی در وقوعه يوم الطف زین بن حسن او را خواست و جماله وی آمد و از لبایه در زمانه
 زین بن حسن پیر و دختری پیش مولد نکرد بدینا ما پیر حسن است اما دختر موسوی بن نفیسه کرد بد و بعضی کان کردند
 نفیسه دختر حسن است قول ابن خلکان در وینا ما لایعنان مشهور بر خلاف آنست در بعضی کتب اهل سنته
 و جماعت است در طبع نفیسه تمام اصل الفوه و او راسته نفیسه است نفیسه که معنوی خانم است پنهانند
 و در کتاب ای ایستادند که زهره و نوتوی فرزندش را بدست خود کند و روز و شب میان قبرش
 با یکدرد و در حالت احضار روزه بود هر قدر تکلیف کرد تا فطار نماید قبول نمود و گفت می شناسی
 همچو ام خداوند را بازبان روزه ملاقات تمام و این ابی شاذان است که در زمان احضار خراشد اصغر فاعنی طبری
 و دعوی و جیبی زاد و شوقا اله و غزای و جیبی یعنی برادر این طبیب و بکنار پدر باد و سن من که شوقا
 و محبت ناله من از برای من لغاء دوست افروخت و جمعی از علماء شیعه نقل کرده اند نفیسه بزهد و عبادت و صبا
 هار و پیام لیل مشهوره کرد بد و تولدش در سال یکصد و چهل و پنج است در سال شهادت محمد و ابراهیم قبل از غزای
 و نفیسه و شوهر کرد بکی و لید بن عبد الملك بن مروان است از این سبب هم وقت پدر نفیسه بر ولید وارد میشد
 کال احرام میکرد و بکر و زسی هزار دینار بوی عطاء کرد و شوهر دیگرش ابو محمد اسحق بن جعفر الصادق علیه السلام است
 که معروف بن یمن بود و در صورت شباهت حضرت رسول داشت و نشر حدیث میکرد و سفیان بن عقیله میگفت
 حدیثی الثیفة الرضا اسحق بن جعفر و از بیان ابو الحسن عمری که یکی از نسایین است معلوم میشود که شوهر دوم لبایه عبد
 بود و در جماله او با حمل از دنیا رفت در مصر مد فون شد و ماه رمضان سال و دینت هشت هجری و از کتابها
 بر جماد عام معلوم است در جماله اسحق بن جعفر بود که رحلت نمود خواست از مصر و انقل تا بای بیع اهل مصر برای
 هزار من منع نمودند چون شیخ شد حضرت خنی مابند در خواب بد فرمود بکنار در فاهه مصر مد فون شود لان الرحمة
 نزل علیهم بیکانها و ایضا نقل کرده اند است نفیسه شش هزار و ختم قرآن در قبر خود کرد در زمان احضارش سوره
 انعام خواند چون رسید بآیه وطم دار السلام عند بهم دینار او داغ نمود و چه قدر عاتق را اعفاد مفرط هزار او است
 و همیشه شموع و نذورات از اطراف مصر برای مغزهاش می آوردند و گویند محمد بن ادریس شافعی که رئیس یکی از مذاهب اربعه
 است در خدمت است نفیسه حاضر میشد و استماع حدیث مینمود خلاصه در زمزمه خواند بن عبد الحسن بن نفیسه کال امیناز

نفسیه
 حال نفسیه
 زین بن علی
 و زین بن علی

احوال اجداد حضرت عبدالعظیم

۱۰۴

داشتند اینقدر بنا بر قول مشهور خواهر حسن امیر است علی آقا حال فرزندان امام حسن را سزاوار بود و چون محرم
مکره فخریه و مباحات نمایند چنانکه فرزندان حضرت موسی بن جعفر بن یوسف فاطمه معصومه علیها السلام که در
در بلده هم است و ما را با ران بر او را است بر دختر شهید سعید اول دکن عمداً ابو عبدالله محمد بن شیخ جمال الدین
ابن علی ابن شیخ شمس الدین عاملی جز نبی مفاخر بنامیم در چین بجز بنظر آوردیم از حال این پندیده آنقدره مرده
خوب است اشاره شود از کتابه الالامنه احوال علماء جبل عامل دختر شهید کینه اش امام الحسن است و در بیاطه
مدعوه بست المشایخ یعنی خاتم مشایخ از اهل علم و در عداد اولاد مرحوم شهید او را بدین گونه وصف کرده اند
الانسان الخاص و زیده الخواص و زینه اهل الفضل و الاخلاص و نینه المسعوده المجدده شیخه الشیخه و غیبه العلم
البادخ فاطمه المدعوه بیت المشایخ و هی سیده رواه الاخبار و در نینه نقله الآثار غیر الساده البریه الاطهار و
کانت عالمه فاضله فیه نه عابده سمعت من المشایخ و اخذت عن ابیها و من السیدان بمعینه اجازة و هی الذی کان ابوها
بامر النساء بالافتداء بها و الرجوع الیه فی مسائل الحیض و فروع الصلوة از این بیانات زیادت جلال شان و مقامات
و علم و عمل و زهد و اجتهاد و فقاها و اطلاع باصول فروع مسائل و نیز کواوی بر تمام را و بان اخبار و ربا
بره نالین آثار با اجازه که مرحوم شهید حمید سعید ایشان مرحمت فرمودند معلوم است علاوه از انها این لقب
شریف است المشایخ است بر آه را نش نیز در فضل و علم و عمل نادره زمان خود شان بودند اول فرزندان کبر و نخل
انقر محمد بن محمد است و از فحول مجتهدین علماء شمرده میشود و لقب او رضی الدین درم علی است و لقب او عجب الدین
است سوم حسن و لقب جمال الدین است اولاد از جو چهار تن بودند و از بیانات مکرمات علماء متأخرین نیز ما
دختر مرحوم مجلسی زیند ملاحظه نمائیم مرحوم ملا مفصوح علی که در جباله مرحوم آخوند ملا محمد صالح مازندرانی
بود و والده ماجده مرحوم افامادی بنام دلرخه علیها و علی ایها و اخوها و بعلمها و ابیها و زاد الله نظر انها از
انجا که حسن زیند جلجل الشان عالی لکان بود بناه علی ذلك هر آنچه از حالات حسن است و از مادر مکره خوا
مخبره است شهیدانم زینت دادم و سه فقره دیگر ای تکمیل اطلاع خواننده کان از کتب انساب احادیث معتبره
زینت مبداه فقره اولی چون حسن زیند حکام مدینه شد این شهر شاعرانندیم خود غمخواران هر چه در
خودن شراب بیبیا مویع و مرصع بود و آن شهر هانست فی از منصوصه و انقی عباسی خواهش کرد بنویسد
مکوی حکام مدینه در وقت در هر کجا او را مستی ببلند حدی بر او جاری ننماید منصوصاً با آنکه باین شهر نهانست
اکرام منموت و منجواست حاجت او را بر آورد از این فقره استلحا من کرد و گفت نباید حد و الهیه ابطال و قسطل
و گفت حاجت دیگر خواه ناب آورم باز برای هر من در غنمی که بشر بفر داشت من مطلب اعاده نمود عاقبت منصوصه
نوشت حکام مدینه هر وقت این هر چه شراب خورد هشاد تا از پانزده روزین تا حد الحی معطل ماند و مرا آنکه او را
بپاورد نیز بود در حالت مستی یکصد تا زبانه مازنی بر او زنی دیگر در کوچه بازار هر کس این هر چه را مستی بپا
نزد بکاشی آمد و حکام مدینه را خبر نمیکرد و شاید آنجا که حسن زیند بوده است که حیه انفقده مسطوره میالفت

بیت المشایخ
خاتم المشایخ
ابن علی ابن شیخ
شمس الدین
عاملی جز نبی
مفاخر بنامیم
در چین
بجز بنظر
آوردیم
از حال
این پندیده
آنقدره
مرده
خوب است
اشاره
شود
از کتابه
الالامنه
احوال
علماء
جبل
عامل
دختر
شهید
کینه
اش
امام
الحسن
است
و در
بیاطه

بیت المشایخ
خاتم المشایخ
ابن علی ابن شیخ
شمس الدین
عاملی جز نبی
مفاخر بنامیم
در چین
بجز بنظر
آوردیم
از حال
این پندیده
آنقدره
مرده
خوب است
اشاره
شود
از کتابه
الالامنه
احوال
علماء
جبل
عامل
دختر
شهید
کینه
اش
امام
الحسن
است
و در
بیاطه

احوال اجداد حضرت عظیم

ع ۱۰

خلاصه معنی آنکه در وقتیکه من معدوم بخوام و عفو از کناها را طلب کنم در تو نعمت عفو می بینم و نوای حسن از آن
مدح من از دیگری از جمله عنصر و فخر ذاتی که پیر و غلام نیز گوای و حسب تو راست دیگر از انار و است و فکر
قال شکر از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام مرویست که فرمود بعد از وفات عظیم از مصیبت محمد و ابراهیم هاشم
از مدینه کوچ دادند و در عراق ماوی گرفتند پس هر کس نظرشها دت و مرصد قتل بودیم تا آنکه روزی بیع حاجب
آمد و گفت حضرت علوی در نفر که عاقلند منجی شوند تا حضرت منصور ایشان را بریم پس من و حسن بن علی ^{بن} خوا
و نیز منصور و خلیفه عباسی رفیق پیروی من کرد و گفت توفی که علم غیب بدان من گفتم که لا یعلم الغیب الا الله گفت
توفی که خراج ملک را نیز دومی آوردند گفتم خراج هر ملک از ان امیر المؤمنین است گفت ایام بداند برای چه
خواستار گفتم برای چیست گفت برای آنکه خانه های شمار خراب کنم و دل های شمار بربسام و غلله های شمار را قطع نمایم
و شمار بدین حال با کمال بنیال نگاهدارم تا اهل حجاز و عراق مایل بشان شوند و با شمار آمده نمانند که مورد
ضاد است پس گفتم یا امیر المؤمنین سلمان بمر عطا های خداوندی شاکر بود و ایوب بر برای آسمانی صابر بود
صدوق یا آنکه مظلوم شد از برادران گذشت تو از این سلسله پیاپی شایسته است بدانها تا کسی خود پس منصور
از این عبارات خورسند کردید و خندان شد و گفت این سخنان را اعاد و معاجون اعاده کردم گفت مثاکر فلکن
زعیم القوم یعنی مانند تو کسی باید بزرگ قوم باشد از شما طایفه ای کن شتم اما حدیثی که در زمان گذشتار
پدر است نقل نمودی اکنون بیان کن پس گفتم حدیثی ابی عن ابی بنی عن رسول الله صلی الله علیه و آله ان رسول الله
و ابی فاکها و ابی پدرم از پدرانش از حضرت امیر مؤمنان از حضرت رسول سلام الله علیهم اجمعین روایت کرده
صله رحم شهرها را آباد میکند و عمرها را دراز می نماید اگر گفتار باشد منصور گفت مراد من حدیث دیگر بود پس گفتم
حدیثی ابی عن ابی عن علی عن رسول الله الارحام معلقه بالعرش ثانی صلی من وصلنی و اقطع من قطعنی حدیث
اسناد یعنی رسول فرمود رحم برش خدا او بخشنده است خدا را میخواهد که انجدا می پیوندن هر آنکس را پیوند نماید
و قطع کن هر آنکه از من قطع نماید و کسینه شود منصور گفت مراد من حدیث دیگر است پس گفتم حدیثی ابی عن ابی عن علی
عن رسول الله ان کان ملکاً من الملوک فی الارض کان یقی من عمره ثلاث سنین فوصل رحمه فجعلها ثلاث سنین یعنی حضرت
رسول فرمود هر پادشاهی از پادشاهان زمین سه سال از عمرش باقی بود چون صلته رحم کرد خداوند سی سال بوی
مرحمت فرمود پس منصور اکرام کرد و گفت مراد من همین حدیث بود و بنی هاشم دار و اند مدینه نمودند ^{در} محاسبان
احوال حسن بن علی خوستی انچه از حال امامزاده حسن که نزد یک طهران مرو راسته مدفون بودیم بدان امامزاده
حسن که مرقدش رفس در طرف دست راست و جبهه غربی دار الخلافه باهره واقع است اهل این طایفه هاشمیان
مزار توجه دارند و بقعه عالی به فر دارد البته دانسته حسن مثنی فرزندان امام حسن مجتبی نیستند آنکه حسن مثنی داما
حضرت سید الشهداء در مدینه بنو علی مشرفه السلام رحلت فرمود و در بقیع مدفون گردید و از عمرش ^{سه}
پنج سال گذشت و فاطمه بنت الحسین بعد از آنکه یکسال بر فریوی خیزد و گریه نداء هاشمیان شنید

روح و سخاوت

بعد از پیدا بود و این علی عابد پسر حسین شهید است فرزند حسن مثلث حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب
 و فرزندان علی عابد است حسن مکفوف و زوی مثلث باقنما تا اگر چه مثلث و عقب حسن مثلث اندکست و از امامزاده
 که در ذر وارد شد از کتاب شفا الطالبتی علی نام مذکور است و البته حلیه زکوار حضرت عبدالعظیم نیست و آنچه
 در نسب کرده اند خلاف این را میفرماید و ابو الحسن عمری ابو نصر بخاری نقل کرده اند علی شاد پیری داشته و موسی
 عبدالعظیم و مادرش دختر اسمعیل بن ابراهیم بن طلحه است و موسی همیشه و از این عبدالعظیم که عموی حضرت عبدالعظیم
 حسنی است یعنی مانند بکره میثوان گفت اولادی بناورد و بیاید اما زاده کابنکه موسی و این اسم باشند لیکن غیر مشهورند
 و از ابناء امام هدی علیهم السلام غیر از معصومین اما زاده بعد از فرزندان جناب سید الشهداء بعد از واسطه مانند علی
 عرفی فرزند حضرت صادق است و کنیه او نیز ابو الحسن است و کویا بر حسب اصطلاح و عادت معموله در زمانهای ائمه
 ظاهرین کنیه خاص از برای اسم مخصوص بوده است غالباً چنانکه علی عابد و علی عابد و علی عابد مکنی با ابو الحسن
 و شاه پدر براد حضرت ابو الحسن علی بن ابیطالب و حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا و علی اکبر مقبول از فروع زینار
 معلوم است ابو الحسن کنیه داشت از اولاد ابو اسطر زین بن حسن علی در کلین که از دهات ری است و عقب کلان
 اند نیز ابو الحسن علی است گویند هر که را نام ابراهیم است از اولاد ابوطالب نیز مکنی با ابو الحسن است و کویا این
 فاعله کلیه نداشته باشد از آنکه خلافت آن ظاهر است در کتب انساب مضبوطه و مکتوب خلاصه علی عرفی که کویا
 اولاد حضرت صادق است و فیکه آنجناب حلت فرمود علی طفل خود سال بود و عالی و نسل عربیان از جهات
 پسرانند و یومش میباشند و بیاید مشر و جانفصل حال علی بن جعفر عرفی است امام الله تعالی صاحب کتاب فلیه
 الطالبتی در نقل اولاد جناب سید الشهداء نقل کرده است بالعربی علی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
 اشراف و لد عقبه من اربعه رجال و عرفی یکی از دهات مشهوره مدینه است چهارم میل است مدینه نبویه
 علی مشرفها السلام اما یک بر کواری حضرت عبدالعظیم عبدالله حسنی معروف بقا است و مادرش ام ولد است
 و موسی و بهیقا در وقتکه حامله بود علی شاد پدید ریش و فانت کرد و اثر حل ظاهر نبود لورافر و خند شخصی
 چندی معلوم شد حامله است جانش حسن بن بدام است و داد نمود همکارا پس عبدالله از وی تولد کرد پدر ابو
 نصر گفته است بعد از وفات علی شاد پدیدش حسن و در قافه حاکم فرمود و قافه اسم مکان است از آنچه معروف است
 کردید مخفی نماید برای تشابهی که در اسما اولاد امام هدی بوده است با القاب خاصه هر یک از علما و مشایخ این ائمه
 خوانده اند تا در مقام احتیاج بخوانند لقب مخصوص هر یک را میاز داده شوند و بتما وضع هر یک از القاب
 امامزاده کان بملاحظه آن عابد و جهات کثیره بوده است چنانکه عبدالله پسر حضرت علی بن حسین را برای حسن
 جمال باهر خواندند و مادر عبدالله را هم مادر حضرت باقر یکی است و کنیه اش ابو محمد است و ثلث صدقات بود
 و پیش محمد لقبی از نبط است بر او آنکه زشت روی بود بعکس پدرش و گویند بعضی از قطب سارن نمود
 حضرت صادق که بیان آنست همین است از این جهت صورتش زشت و چنگ کردید و عبدالله بن حسن مثنوی ملاحظه محض

بن ابی طالب
 کنیه ابو الحسن
 مکنی با ابو الحسن

امام
 القاب
 علی مشرفها السلام
 مادرش ام ولد است

بن ابی طالب
 کنیه ابو الحسن
 مکنی با ابو الحسن

أحوال الخديجة عبد العظيم

شد برای آنکه خالص در طرف نسبت بود و عبدالله ایضا لقب یافت برای آنکه سفید اندام بود و از برای بعضی مانند عبدالله بن حسن مشی و عبدالله بن جعفر الصادق لقبی یافتند که در کتب انساب یافتیم یکی یکی از امامان امکان بواسطه عبدالله صلوات خوانند و عبدالله بن حسن رشتی عالمی است عبدالله بن محمد صاحب نضر که مشهور باشد است و مشاهیر از امامان را که در این کتاب عنوان نمودیم و بنا سبب شرحی از احوالشان داده ام و بحول الله تعالی بعد از این مشرکها خواننده کان را مطلع بنسازم باین القاب که مذکور میشود خوانده شده اند حسن مشی حسن ثلث علی عابد حسن شهید محمد صاحب نضر که ابراهیم قبل باخری محمد بیاج موسی چون حسن بن علی مشرف ابراهیم غم ابراهیم مجاب احمد موسی و حسن فرس استغوث کوی استعدیل جالب الحجان حسن امیر علی شاد در پند حسنی حسن امیر صاحب عبد العظیم بن عبد الله حسنی عراف و عماد شرف حسن اصغر حسن ذوالدعنه محمد بیاج زید بیاج حسن انظر محمد رقط علی بن یحیی ابراهیم طباطبائی ابراهیم بیاج پسر ابراهیم غم محمد صاحب الدیلم آدر در صاحب المغرب حسین رشتی محمد ادع جعفر محمد و زید بن محمد بطائی عبد الرحمن شجری و زید بن اسحاق محقق و محمد مکمل محمد بن مؤمن الاشبالی حمزه اطروش اسحق مؤمن محمد خضر ابوالقاسم حزه و اعظم و عبدالله پسر عیسی بن یطالبت لحوار زید محمد در فریه یکا سا با د از فری زید بن زیدان حسن قاضی صابر و نکی کتبا حسن سلیق و حسن مکتوف خلاصه یک محمد در بیان و نقل اربالقا برای آن بود که حالات غائبان صلحان این اسامی را در این کتاب اجمالاً و تفصیلاً یاد کرده ام و در خانه این روح ریحان خوب است اینها چهارده تن بعضی بن علیهم و سواد الله علیهم اجمعین که بطریق موجز در عرض این حضرت عبد العظیم بیان مینمایم ختم نام محمد بن سواد الله علی امیر المؤمنین فاطمه زهرا الزهراء حسن بن علی الرضا حسین بن علی التمیمی و علی بن الحسن بن العابدین محمد بن علی الباقی جعفر بن محمد الصادق موسی بن جعفر الکاظم علی بن موسی الرضا محمد بن علی الجواد علی بن محمد الهادی الحسن بن محمد الصکری و محمد بن حسن بن سید الله فی الارض صلوات الله علیهم و در فضایل سادات خوب است ابان ابوالبرکات را بنویسم زایتی فی النور بعد وفاته عفی خالی عنی عن کل مسلم فقلت له ماذا لقیته فقال یحیی بن عیسی الطائیفی فاعلم فلیس من الاطهار ال محمد سلم الیهم فرط حبک سلم فقلت له ما لقیته فقال یحیی بن عیسی الطائیفی فاعلم فلیس من الاطهار ال محمد سلم الیهم فرط حبک سلم فقال ابان اشک الحلال بعینه و غیره من غیره شهادت خاصه معنی آنکه ابوالبرکات بزرگوار صبی داشت در خواب پدرش را دید سوال نمود بر توحید گذشت گفت بر او و سنی اطهار و ال ابطل الخبث باقیم و برکت بدو سنی پس گفت ای پدر من بر دو سنی ایشان ثابت شد ما برادر من مقدم داشته است بر ایشان از روزی که کسی را که ما از نیست گفتن از حق و من بر توحید با د الختام شرح و بیجا در کتب انساب مبارک حضرت عظیم علیه السلام است بحول الله و عونیه بر حسب مقبول و میسوز شرح احوال ابا کرام و اجداد فحاشا این بزرگوار و جوی بنی الحسن فراغت یافته اکنون بمقصود منظور که نتیجه این مقدمه است و در مقدمه بناء علی هذا در این عنوان کرده و در بیان نیم این کتابت فراموشان و عجب خانوادة ال طره و سبب مشوم بیان بکر از بزرگوار و بزرگوار

تن
بر القاب
نکته
معتبر

شرح
اصول

رُوحٌ وَرُحَانٌ

تذکره
عبدالعظیم
بنی کینه
و ریح و روح
و ریح و روح
و ریح و روح

بنی کینه از آنانی است که در زمان خود بنی کینه لقب است و هر یک از آنها معنی موهوبه و فضیله مجوبه است از شرع اظهر که تعیین
 کفی و القاب شده است برای تعظیم و تجلی است که مؤمن با پادشاه برادر مؤمن خود نماید خصوص کینه ها محسوب که
 از ائمه دین مخصوص کینه بر تعیین آن وارد شده است و حضرت باقر فرمودند **أَنَا لَكِنَّةٌ** اولاد نافی صغیر هم مخافة التبرأ
 بگویم یعنی ما ائمه فرزندان خود را در خود سالی کینه میدهم برای ترس از لغبی که بعد از این خوانده میشوند و
 مراد از تبرأ در این حدیث لغبت و ملغود از ایزد و لا تنابوا بالالقاب صاحب قاموس گفته است تبرأ یعنی هراس است
 و التنابر الداعی بالالقاب یعنی تنابر مردم را بلقبها خواندن است مراد از ان القاب طعونه مفید و صراحت است که جای
 نیست لکن خدا را با آنها خواندن و شاید مورد کرم باشد که بلفظ مدوح بخوانند و ان شخص بل خوش بناید و غالباً
 در این اوان کینه بجای اسم استعمال میشود و صاحب مجمع البحرین فرمود **الکینه اسم يطلق على الشخص للعظيم** هر کس را کینه
 خوانند که با بزرگوار باشد و در نزد مشرع و اهل شریعت پسندیده است در کتاب کافی مرویست که حضرت صادق
 مؤمن با پادشاه را با حجاب شما بخواند و حضرت ابو الحسن فرمودند **أَذَاكَانَ الرَّجُلُ حَاضِرًا لَكِنَّةً وَأَذَاكَانَ غَائِبًا فَسَمِعَ**
 اگر مؤمن حاضر است را کینه بخواند و اگر غایب است با اسم بخواند از آنکه کینه از برای تعظیم بتاشد است و غالباً کینه اجب
 اسماء است رتبه او را البته بین کینه اسم فرق است که فضاء رضوان الله عليهم در کتاب فضاء و شهادت فرموده اند
 فاضی بنی اهدی بکنیه مدعی علیه را با اسم بخوانند و این ملاحظه برای دفع امیاز است شرط در فضاوت فاضی و
 هرگز کینه ها ابو الفاسم است که از برای بزرگوار کردن فرزندان آدم فرار دادند چنانکه گفته اند **وَصَفْوُ الصَّفْوِيْنَ هَا**
عُمَلُ التُّورِ أَبُو الْفَاسِمِ و این بزرگوار که اول مخلوق است و کسی است که بدین کینه خوانده شد اما اهل شرک از فرزند
 غیر او را بنام عابد شری خوانند و این را کینه است تا مبدل چنانکه ابو بکر بنی خافه در اشعار خود جبارت نمود
لَجَبْرًا ابْنُ كَثْنَانَ سَمِيٌّ وَكَفَّ حَوَّةَ أَشْلَاقٍ وَهَامٍ پس بعد از آن بزرگوار بوجهی حضرت خلی ماب محمد خفیه بدین کینه
 مفضل کردید با آنکه احدی این اسم را کینه خوانده نشده بود و او را خاصه بر او از و مباحی فرمودند و بوی بخشیدند و دیگر
 از امامزاده کان معروف حضرت عبد العظیم است که بدین کینه موصوفه میباشد و در احادیثی که شرح میشود معنای
 که حضرت جواد و حضرت مهدی علیهما السلام انجا بر اخصو بهین کینه خوانند و وی را از دوستان خاص خوشان
 شمرند و محراب است برای احترام این کینه مبارکه که جناب سوله داشت هیچ بنی از ائمه برده مکتبی نشده اند لکن فرزندان
 ایشان بسیارند که بدین کینه مکتبی گردیده اند و چون پادشاه از بزرگوار کینه ها شد بدان بدین کینه ها ایزد و ابوالکرم
 و ابی طالب علیهما السلام و ابی طالب است و هر یک از آنها مانند القاب غیر مشرعه منوعه است از بیان مخلوق اللسان اسمی
 و ز پر شیعی صاحب بن عباد علیه الرحمه معلوم میشود جناب عبد العظیم کینه دیگر هم داشته اند و ان ابو الفتح است لکن
 مشهور همان ابو الفاسم است پس خویشانی نام از حضرت عبد العظیم در اقتراح سلام برای تعظیم و احترام این بزرگوار
 را کینه یا ابوالفاسم بخوانند و فرقه در جبهه و ممان این فرقه حقه نگذارند که اگر ام احترام این فرقه جليلة احترام شخص
 بنویسند آنها اسم مبارک و انجناب که حکایت از ستودن و علو مقام وی میباشد عبد العظیم است و الاماء منزل

غیر از این کینه مذکور

کتاب الف و اسم حضرت العظیم

من التمه هو و صدق است البتة فسمي باسمه مشعر بعبد الله و عبد الرحمن و عبد الحيا
 و عبد العظم مشرع و مدوح مبني بشدة بنوا ان دين از عجبين خوشان اين شاعران پسنديدان فاسد اند و عجب است
 در ان زمان اهل هوا از انگونه است از هر طرف او را بلكه شفت منباند كوي انطايقه از شفاعت ان طاهرين بهتر است
 وقال الباقر اصل الاسماء منى انقبو به و افضلها اسما الانبياء و اخيه داعي عباله در نظر دار چهار نفر از اهل ان
 بدین اسم موسو کرد پند اول سید العظیم بن مقبر بن الحسن بن علي بن الحسن بن الحسن بن علي
 و صاحب كتاب شفا الطالب كفت به مع و در روى بسيار نند و معينه اسم مادر عبد العظم مذکور است و از انصار بود
 و اين نيز كوار حسنى است ابو الفاسم علميه منزه از اولاد عبد العظم است و در او و پسرانش كجا ابو طاهر الحسن و كجا ابو عبد
 الحسين خطيب ابو طاهر در كوفه ^{بني} الحسين بن المنازل اند و از نسل ابو عبد الله الحسين خطيب در كوفه و در روى عقبه پيدا
 بماند و حال انشان مبسوط است كتابي كه ميخوانند و نام ابو العز عبد العظم بن حسن بن علي بن طاهر است كه بچند فاصله
 نيز با اسم بن حسن بن زيد بن حسن قهر ساند و روى دارد با صفتها شد و اعقاب او در اصفاها و همدان بسيار است و اين
 نيز كوار نيز حسنى است سقم عبد العظم بن علي بن زيد بن حسن بن علي بن ابي طالب است كه رحم او كم حضرت
 عبد العظم و سابقا ساره نمودم كه ابو نصر بخاري و ابو الحسن عري كفتند ان علي بن ابي طالب پسر موسو سید العظم است
 و زود پنا و حلت كرد و او را يعقوب بن ابي بكر عقبه حضرت عبد العظم بن عبد الله قاهر بن علي بن ابي طالب است و اين ستره غير
 مشهور نند اگر چه عبد العظم بن علي مشهور و واسطه نيز ديكر است بجز بن امام حسن ليكن مناطها است كه در اين نيز كوار
 ظاهر است و هو عبد العظم اعظم من كل عظيم و اكرم من كل كريم و احلم من كل حلیم من الانبياء الاثمه الطاهره و الله
 الباري اعلم على ابيز و اجاده صلوات الله و بركاته من كاشفة پرس از شرح و توضيح كنيه و اسم شريف
 اين نيز كوار خواننده كان اين و راقى بمانند چون داعي از اخبار حضرت عبد العظم اخبار مرويه از ثقات علماء
 و رجال معتبرين در اين و چيزه بسيار ذخيره کرده ام و نه روايت حديثي منفرع بر علم و دافتر است معرفه بحال و
 از رواه هم على است شريف ايضا لقب سنان كه از برای هر سنيكه مصطلح شده است بر بعضي معنان مخفي است
 معنی شريف اينها از اين لفظ را با سید داده اند و در اين كتاب بيان هر يك لازم بود لهذا برای توضيح معانی
 آنها و سناسانی مقامات عالی حضرت عبد العظم سرفره و از اوصاف شريفه القاب كرهه حضرت عبد العظم
 كه در اثرين دو زبان نامها كه ما خود از اقوال ائمه هدی است ميخوانند و ذيل اسم و كنيه معتقله ان نيز كوار است
 منما پند ان از اثرين در زمان زيارت كردن بداند مز در ايشان كبت و جلالت و مقامت قدر او چيست و از مطلقا
 و مراد اينده هم بصير و چيزه دوه باشند ففره اولي السلام عليك ايها الهدى الحكيم ففره ثانيه السلام عليك ايها
 الشهيد الكريم ففره ثالثه السلام عليك ايها الشخص الشريف اما ففره اولي الحمد و معني حديثي و حديثي و علم است
 نر مخفي فاند كه حديثي بكيه و ال اسم فاعل است و بفتح اسم مفعول و حديثي مصدر است و فاحتمال حديثي بجهت
 نيز كه كفر و حديثي بر او نفعيل معني نجله است چنانكه در مجمع البحرين در موهبي الحديث حديثا الحمد و حديثا

و صاحب كتاب شفا الطالب كفت به مع و در روى بسيار نند و معينه اسم مادر عبد العظم مذکور است و از انصار بود و اين نيز كوار حسنى است ابو الفاسم علميه منزه از اولاد عبد العظم است و در او و پسرانش كجا ابو طاهر الحسن و كجا ابو عبد الحسين خطيب ابو طاهر در كوفه الحسين بن المنازل اند و از نسل ابو عبد الله الحسين خطيب در كوفه و در روى عقبه پيدا بماند و حال انشان مبسوط است كتابي كه ميخوانند و نام ابو العز عبد العظم بن حسن بن علي بن طاهر است كه بچند فاصله نيز با اسم بن حسن بن زيد بن حسن قهر ساند و روى دارد با صفتها شد و اعقاب او در اصفاها و همدان بسيار است و اين نيز كوار نيز حسنى است سقم عبد العظم بن علي بن زيد بن حسن بن علي بن ابي طالب است كه رحم او كم حضرت عبد العظم و سابقا ساره نمودم كه ابو نصر بخاري و ابو الحسن عري كفتند ان علي بن ابي طالب پسر موسو سید العظم است و زود پنا و حلت كرد و او را يعقوب بن ابي بكر عقبه حضرت عبد العظم بن عبد الله قاهر بن علي بن ابي طالب است و اين ستره غير مشهور نند اگر چه عبد العظم بن علي مشهور و واسطه نيز ديكر است بجز بن امام حسن ليكن مناطها است كه در اين نيز كوار ظاهر است و هو عبد العظم اعظم من كل عظيم و اكرم من كل كريم و احلم من كل حلیم من الانبياء الاثمه الطاهره و الله الباري اعلم على ابيز و اجاده صلوات الله و بركاته من كاشفة پرس از شرح و توضيح كنيه و اسم شريف اين نيز كوار خواننده كان اين و راقى بمانند چون داعي از اخبار حضرت عبد العظم اخبار مرويه از ثقات علماء و رجال معتبرين در اين و چيزه بسيار ذخيره کرده ام و نه روايت حديثي منفرع بر علم و دافتر است معرفه بحال و از رواه هم على است شريف ايضا لقب سنان كه از برای هر سنيكه مصطلح شده است بر بعضي معنان مخفي است معنی شريف اينها از اين لفظ را با سید داده اند و در اين كتاب بيان هر يك لازم بود لهذا برای توضيح معانی آنها و سناسانی مقامات عالی حضرت عبد العظم سرفره و از اوصاف شريفه القاب كرهه حضرت عبد العظم كه در اثرين دو زبان نامها كه ما خود از اقوال ائمه هدی است ميخوانند و ذيل اسم و كنيه معتقله ان نيز كوار است منما پند ان از اثرين در زمان زيارت كردن بداند مز در ايشان كبت و جلالت و مقامت قدر او چيست و از مطلقا و مراد اينده هم بصير و چيزه دوه باشند ففره اولي السلام عليك ايها الهدى الحكيم ففره ثانيه السلام عليك ايها الشهيد الكريم ففره ثالثه السلام عليك ايها الشخص الشريف اما ففره اولي الحمد و معني حديثي و حديثي و علم است نر مخفي فاند كه حديثي بكيه و ال اسم فاعل است و بفتح اسم مفعول و حديثي مصدر است و فاحتمال حديثي بجهت نيز كه كفر و حديثي بر او نفعيل معني نجله است چنانكه در مجمع البحرين در موهبي الحديث حديثا الحمد و حديثا

و صاحب كتاب شفا الطالب كفت به مع و در روى بسيار نند و معينه اسم مادر عبد العظم مذکور است و از انصار بود و اين نيز كوار حسنى است ابو الفاسم علميه منزه از اولاد عبد العظم است و در او و پسرانش كجا ابو طاهر الحسن و كجا ابو عبد الحسين خطيب ابو طاهر در كوفه الحسين بن المنازل اند و از نسل ابو عبد الله الحسين خطيب در كوفه و در روى عقبه پيدا بماند و حال انشان مبسوط است كتابي كه ميخوانند و نام ابو العز عبد العظم بن حسن بن علي بن طاهر است كه بچند فاصله نيز با اسم بن حسن بن زيد بن حسن قهر ساند و روى دارد با صفتها شد و اعقاب او در اصفاها و همدان بسيار است و اين نيز كوار نيز حسنى است سقم عبد العظم بن علي بن زيد بن حسن بن علي بن ابي طالب است كه رحم او كم حضرت عبد العظم و سابقا ساره نمودم كه ابو نصر بخاري و ابو الحسن عري كفتند ان علي بن ابي طالب پسر موسو سید العظم است و زود پنا و حلت كرد و او را يعقوب بن ابي بكر عقبه حضرت عبد العظم بن عبد الله قاهر بن علي بن ابي طالب است و اين ستره غير مشهور نند اگر چه عبد العظم بن علي مشهور و واسطه نيز ديكر است بجز بن امام حسن ليكن مناطها است كه در اين نيز كوار ظاهر است و هو عبد العظم اعظم من كل عظيم و اكرم من كل كريم و احلم من كل حلیم من الانبياء الاثمه الطاهره و الله الباري اعلم على ابيز و اجاده صلوات الله و بركاته من كاشفة پرس از شرح و توضيح كنيه و اسم شريف اين نيز كوار خواننده كان اين و راقى بمانند چون داعي از اخبار حضرت عبد العظم اخبار مرويه از ثقات علماء و رجال معتبرين در اين و چيزه بسيار ذخيره کرده ام و نه روايت حديثي منفرع بر علم و دافتر است معرفه بحال و از رواه هم على است شريف ايضا لقب سنان كه از برای هر سنيكه مصطلح شده است بر بعضي معنان مخفي است معنی شريف اينها از اين لفظ را با سید داده اند و در اين كتاب بيان هر يك لازم بود لهذا برای توضيح معانی آنها و سناسانی مقامات عالی حضرت عبد العظم سرفره و از اوصاف شريفه القاب كرهه حضرت عبد العظم كه در اثرين دو زبان نامها كه ما خود از اقوال ائمه هدی است ميخوانند و ذيل اسم و كنيه معتقله ان نيز كوار است منما پند ان از اثرين در زمان زيارت كردن بداند مز در ايشان كبت و جلالت و مقامت قدر او چيست و از مطلقا و مراد اينده هم بصير و چيزه دوه باشند ففره اولي السلام عليك ايها الهدى الحكيم ففره ثانيه السلام عليك ايها الشهيد الكريم ففره ثالثه السلام عليك ايها الشخص الشريف اما ففره اولي الحمد و معني حديثي و حديثي و علم است نر مخفي فاند كه حديثي بكيه و ال اسم فاعل است و بفتح اسم مفعول و حديثي مصدر است و فاحتمال حديثي بجهت نيز كه كفر و حديثي بر او نفعيل معني نجله است چنانكه در مجمع البحرين در موهبي الحديث حديثا الحمد و حديثا

رَمَعَى السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ الْعَلِيمُ

یعنی قلبی از سید مبرک شدند و مخلوق الفاء میفرمودند علی ای حال چنانکه حدیث بدانند که مردی از رسول و آهدی است
 شریف و جلیل است بن مرتبه حامل دواوی آن که حدیث است جلالت قدر و شرافت نفس در دهر آنکه بقانون رفتار و سادگی
 حدیث گوید البتة حدیث نفع دال است مؤید از حضرت ذوالجلال و از حدیث سابقا داشته که در هر امری حدیثین بوده اند
 بغیر از جانب انبیاء و اسطوره بوده اند در میان خلق و ابلاغ او امر و نواهی اینها اعظام را مبرک دارند مانند نواب خاص جلالت
 دیگر مانند سلمان فارسی علیه السلام و نوابی در بعضی از ملتزمنین حضور انهم ظاهرین علیهم السلام است اما اصحاب صادق
 که یکی از اجلاء ایشان ابان بن ثعلب است که بوی امر فرمودند *حَلِّسْ مَجِیدَ النَّبِیِّ وَ اَمِّنِ النَّاسَ فَاِیَّ حَبَّانَ اَرِیْ* شیخ
 مثلك یعنی نشین در مسجد رسول و بین مردمان فتوی ده و مراد از فتوی تعلیم مسائل و نشر فضائل است بعد فرمودند
 مزد و ستم دارم در زمره شیعیان مانند نور ابیدیم و بدان یکی از القاب صدیقه طاهره محدثه بنفخ دال است از آنکه
 ملائکه خدمت آنخنده شرفیاب میشدند و از امور مستحده حضور عرض میداشتند و از واقعات سماوی و بهر حال آن
 غیبیه از محدثه را اطلاع میدادند و در حدیث صحیفه صدیقه طاهره علیها السلام است *رَبَّامُ هَفَّادُ و دُرُ*
 که آن مشکوه عصمت طهارت بعد از پدید زبر کوار زینت زنده کی فرمود در دارد پنا هر صبح و شام جبرئیل این
 خدمت صیده نساء علی بن مشرف میشد و از امور غیبیه برای شنیده خاطر آنخنده خبر میداد و چون حضرت امیر
 مؤمنان علیه السلام شریف می آمدند از آنچه شنیده بود خبر میدادند از بزرگوار میفرمودند *بِطَالِبِ الْمَدَانِ*
 عرض میکرد جبرئیل را خبر میداد هر فاطمه زهرا محدثه او صحیح است اگر محدثه بگردان خوانده شود از آنکه در اول
 جلد عشر حجاب و الاوار این دوایش از مفضل بن عمر جعفی مرویست هر وقت *سُئِلَ بِرَجُلٍ عَجَبٍ نَبَتْ خَوْلَانِ* دارد
 میشدند میدادند آنخنده با کسی و بنیز چون سوال میفرمودند عرض میکرد *هَذَا الْجَنُّنُ الَّذِي نَبَتْ بَطْنِي*
 و چندی پیش بونی بچنان طفلی که در دم من است هر وقت *نَهَامِنَا* نام من صحبت میدارد و حدیث *يَكُونُ يَدِينِ قَامِلَةً*
 محدثه است یعنی حدیث گوینده است و خبر دهنده است اما مقام اول چون استفاضه از سید است اگر چه بنو ستم ملك
 که *بِطَالِبِ الْمَدَانِ* و مرتبه ثانیه که حدیث است شرف آن راجع بخلق است عبارت *اخرى حَجْرِيَّةٌ رِبِّيَّةٌ وَ كَرِيمَةٌ*
 بلی خلق اول قلبی است *دَوْمُ نَلَقَيْنِ* پس با خدا صحبت داشتن تا بخلق *اَمْوَحْنُ فَرَسٌ* بسپار دارد اما بدان رسول
 از نبی شرفناست برای رسالت پیغامبری و می داند این همه در این *كُنْ بِرُومًا* ارسلنا من قبلك من رسولنا
 و لا عدوت مقدم است رسول بر نبی و این فخر در رسول نیست بجز از انبیاء مشنوع و عاخره نباشد و اگر نه فرق بین نبی و
 رسول واضح است هر رسول نبی است *لَكِنْ* هر نبی رسول نیست اما بمقادیر *بَعْدَ رِبِّيَّةٌ* حدیث حضرت رسول که نبی بود
 حدیث و محدث بوده است شرط کلی در رسالت همان حدیث است ابلاغ احکام و الفاء او امر الحقیقه و در تبلیغ و بجد
 اجرهای کثیر است حدیث است *سَطَابِ* و کاف از صفوان مرویست که خدمت حضرت صادق عارض کردم عابدی از
 دوستان شما است و مردیست که حدیثی از شما روایت میکند با کدام افضل است عند الله فرمودند *اَلرَّوِيَةُ* حدیثی
 باشد *بَلَوِيْبٌ* شیعیان افضل من *الف* عابد یعنی روایت کننده حدیثها افضل است و نیز حدیث ابواسطه این عمل

حدیثی از سید مبرک
 است که در حدیث
 است

روح و کتب

کتاب و کتابخانه

نامید

از عبادت خداوند در راه و اجر پیغمبری و رسالت جناب رسول اکرم چه عبادتها میسر میاید این
 حدیث معلوم میشود که قبل از آنکه خلق از احوال نفسانی آنکه تعلیم حدیث و بی حصول و وصول بقیه
 معرفت است اما عبادت عابدی غیر عبادت عین میگویم هر کس بتواند حدیث خواند مگر آنکه شرائط خاصه را در وجود
 باشد اول علم است بغرض الهیه سنن نبویه و آنچه غلط یا باها از علوم دیگر دارد و الا حدیث حقیقی نیست آنکه عالم نبوی
 سنن نبویه نیست از این جهت در این فتره زیارت پیدا بکلمه علم شده است یعنی سلام بر نوای زرد کوار یک حدیث عالم و دانا
 مسنون و حدیث باید درج باشد و هر چه برایش باشد نکوید و هر آنچه امام مفرموده است بسیار نماید و حدیث
 و در جلد اول کتاب بحار الانوار در ذیل این کلمات **الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْقَوْلَ فَتَتَّبِعُوا أَحْسَنَهُ** مفرمودند اینها در حدیث
 که حدیثی بشنوند و بدون زیاده و نقصان نقل و این قوه قویه را اکثر از ناس ندارند مگر آنکه مضمون روایت خلاصه حدیث
 بفهمند و بهمانند و این فتره توفیق یافتند برای منصوص بر این ظاهرین و برای انباء زمان ماکار و شمشک
 تقوم طبیعتی مجبور بسیار بنا شد چنانکه در میان مردمان جمعی بالطبع کثیر النسب اند و هر چند میخواهند حفظ
 ایشان زیاد کرد ممکن نمیشود و هر یک از شرط مسطوره رکن رکنی است برای حدیث و بیاید در اقسام حدیث از
 مشرب صافی و مذهب و افی علماء اصولیین و رجال تفصیل مفیدیکه خواننده کان از آن منفع شوند و هر چه باید عباد
 برای شرافت مقام حدیث و علم بان در علوم مرتبه رسیده و در حدیث علم حضرت عبدالعظیم از شخص فاضله مثل این
 حکایت شنیدم که خلاصه اش این است که روزی حضرت عبدالعظیم بحضرت الحسن الشاهام علی التقی علیه السلام وارد
 شدند اصحاب آنجناب بخواه ندانند در جوار امام بنشینند یا چار در آخر مجلس بنشینند آن بزرگوار توجیه فرمود
 حضرت عبدالعظیم و از آنکس که بر حضرت عبدالعظیم مقدم نشسته بود مسئله سؤال نمود شخص در جواب عجز می
 و ندانست بعد از آن همان مسئله را از حضرت عبدالعظیم سؤال فرمود آن بزرگوار جواب عرض داشت امام آنروز
 آن شخص بجز و حضرت عبدالعظیم با بر خود مقدم دارد و همین پنج سائرها از اصحاب با مآثر نشانند تا آنکه
 در جوار آن استاد بزرگوار بدون فاصله فرود گرفت نگاه حضرت امام علی التقی تمام مقام بدنش را بسجده افتاد
 توجیه داد و کمال مرجع و ادب نمود و با اصحاب حضور فرمود این بزرگوار که عالم الحدیث است بپس کونه باید محترم
 باشد پس از ذکر این روایت بدان هر محدثی را عالم نمینواند خواند چنانکه هر عالمی هم حدیث نیست و این منصب جلالت
 و علم بپس از جماعت قلبی از خویش محاسبه داشته اند مانند مسلمان و یونس عبدالرحمن و ابان و زباده و
 نظایر ایشان رضوان الله علیهم بسین و از فرقه جلیله سادات بنی الحسن چندین منتخب گشته اند اعلم و از همد
 و رع و اتقی و احفظ حضرت عبدالعظیم است پس حقیقت حدیث العلم از بزرگوار است که بدون واسطه اینند
 فرائض معصومین احادیث صحیحی استماع نموده و بدون نقصان و زیاده بر مردمان شهرت میسپارند و از این جهت
 آثار بیغنه که برایش رایج است کسبیده و پوما فبوما ابرادش اهل این ولا افروده میشود و کرامات کثیفی ظاهر
 میکردند بلی تا بسین از آنرا در معاصرین اطباء بسیار حدیث حفظ داشتند مانند جابر جعفی که هفتاد هزار

کتابخانه امام علی

در حدیث خیار

حفظ داشت و ما موریا: لها رینو و صفاد هزار حدیث پیدا است که جز اظهار ما مورتنی نداشته است
و از ترا اطلاعات و محفوظاتش خدمت امام عرض نمود که هرگاه حالت جنون دست پیدا می نمود در
شهر و وحفی و بکن و سرت را بپند از در آن و بگو آنچه را که من بخبر داده ام و مرحوم شیخ حر عاملی در فوائد طوسیه
ذکر کرده است این بن ثلث هزار حدیث و این بود و محمد بن مسلم از حضرت باقر عسی هزار حدیث روایت کرد
و بودن بن عبد الرحمن که از اساطین دوات است هزار جلد کتاب رده مذاهب اهل سنت و جماعت نوشته است و نام روا
از اصحاب حضرت صادق چهار هزار نفر بودند و هر کدام حافظ احادیث کثیره و اخبار معتبره که اصوات بجا نماند از اجوبه
مسائل اثباتی و کتابت الرجال که از مؤلفات احمد بن محمد بن سعید همدانی کوفی مکتوبی با بواصحاب معروف
باین عهد است در شرح حالات راویان اخبار و احادیث معروفه از حضرت صادق است خلاصه آن چهار جلد
و احادیث معروفه بر این چهار کتاب است که کافی که جامع آن همه اسلام محمد بن یعقوب کلینی است کتاب
من لا یحضر الفیض از مؤلفات مرحوم ثقفی الحدیث محمد بن یاقوب بن زبیر است کتاب غیبی کتاب است
از مرحوم شیخ الطائفة محمد بن حسن طوسی است بر این چهار کتاب علماء سابقین و لاحقین اعتماد کرده اند و قول
با حدیث این اجتناب اند و عمل بر آن قرار داده اند و اجلاش بر نقل آنها داده اند بلکه الی یوم العیشام فتوی و عمل
بجهت این اعلام بر این چهار کتاب است و جماعت اخبارین که مذهبی می اخذ و عمل بر آنها ندارند خلاصه از عهد
سابق الذکر که مرحوم علامه اعلی الله مقامه در کتاب خلاصه اوزار پدی جاری کرده اند است فرموده است بر
این مذهب مرد و اینها ذکر آیه من جملة صحابنا الکثیرة روایت عنهم و خلطهم و تصدیفهم حافظه فرموده است
که نجاشی فرموده است هزار حدیث حافظ بود و یاقوبی در تاریخ خود گفته است این عهد از ارکان حدیث است و مرحوم
فاصی او را از مد و چین شمرده است و امثال این عهد از حفظ اخبار و نقل آنها از اطلاعات محفوظ حضرت عظیم
بوخبرند و مرحوم صدوق طباطبائی در کتابی در اخبار حضرت عظیم نوشته است که بعد از این مذکور میشود و داعی
تزیین بکلیت حدیث از کتب لایحه کتابهای دیگر که کمال سعی بعد از تصحیح اسناد آنها در روح و رجحان علیهم نقل
کرده ام و برای تشهیل و تفهیم خواننده کان بغداد سوزیده نمودم تا بداند این بزرگوار چگونه خدا شانه طاهرین
تزیین داشته است و هیچک از اصحاب بلکه افاضان بدینگونه مؤدالتفات واقع نشدند و از حدیث باجماد را
جلالت قدر حضرت عظیم را خواهی داشت که انجانب امام منصوب و ما مور بوده است نشر احکام و مسائل جلا
و حوام پس بیان حدیثی و حدیث خوانی آسانست اما آنچه آداب محدث است احاطه آن مشکل است در خانه این
اندین فقرات برای اخذ پنجاه از حالات چند نفر از محدثین را بخوانی شاید تکلیف خود را بدانی که آن مشاهیر محدثین ابو النجاشی
فیج بام و هیز و هیز مشهور است مشهور حدیث و معاصر ما هر دن از تشدید بود و در بغداد ساکن نزد بود
بعضی از علما در بغداد فتاوا می کرد و مدتی هم در مدینه منوره فاضل شد آنکه مادد شرا از شیخ حضرت صادق بود
و خود ملزم حضور ظهور آن بزرگوار معناه خبث سیرت و فبا حمله می شد که توان در این اوقات تمام

در حدیث خیار
چهار کتاب است
کافی
من لا یحضر الفیض
الغیبی
و غیر اینها

روح و سخنان

ان را شرح داد و از زبان حضرت صادق علیه السلام اخباری جعل نمود که مرحوم نجاشی فرموده از احادیث عز جعفر بن محمد که گفته اند
 بوقوتها و درخوا و انصاف علماء رجال فرموده اند ابو الجحزی کتاب جمال و صناع است بلکه فرموده اند از تمام مردم
 دروغگوئی راست از احادیث مجعوله اش است که سالی هر من الرشید بیچ رفت چون بنای سبنا پوشیده بود و منطقه
 برک داشت جا کرد بر منبر آید ابو الجحزی برای خوش آمد او گفت که حضرت صادق فرمودند جبرئیل بر پیغمبر نازل شد
 در حالتکه موزه بر پا و منطقه برک و خجری داشت پس شاعری حاضر بود و این اشعار در فلاح و ذم وی گفت
 ويل دعول لابی الجحزی اذا نواقی الناس للجحزی من قوله الزود و اعلانه بالکذب فی الناس علی الجحزی و الله ما
 جالسنا علیه للعقبة بد و ولا محصر ولا راه الناس و هم بمربی الفی و المنیر فاما الله انزل فی قلبه اعلن
 بالزود بلنکر یوم ان المصطفی اجدانا انا جبرئیل النبی البری علیه خفت و قبا اسو فحجرت ان الحقیق بالجحزی
 و عاقبت رسال دو سبب از هجرت گذشتن باقران خویش ملعون گشت و او است علاوه از احادیث و اخبار بلکه جعل نمود
 و نسبت بخبر صادق داد فوی بخون یعنی عبدالله صاحب کلام و سبب در قتلان سید جلیل شد حشره الله تعالی
 مع موالی و بلدان ابو الجحزی مؤدی و اولاد حجاج بن یوسف ثقفی و ابو الجحزی که موسو بسعد بن فریروز است و از اصحاب
 امیر مؤمنان هجر او است یکی از کتابین ابو هریره است در کتاب صراط المستقیم مذکور است عمر بن الخطاب و از بنا زبانه
 حد زود و از ده هزار درهم از او گرفت و گفت فلما کثرت الروایة و لا احسبک الا کتابا یسعی روای بسبا نقل کردی و بسبا
 دروغ گویند و از دشمنان خدا و اسلام میباشی و حضرت امیر علیه السلام فرمود که کذب جعل علی رسول الله هذا العلم
 یعنی دروغگوئی مردم بر رسول خدای این غلام است حضرت رسول فرمودند ابو هریره ان فیک لشعبة من الکفر
 و زنجیری در وسیع الابرار گفته است ابو هریره گفت اللهم انصر فی ساطوننا و معدنا همنوما و ذبنا نورا و در کتاب مذکور
 است عایشه همیشه ابو هریره را نکند بیکر و میگفت تو کتابی و ابو جعفر میگفت من از هر کس اخذ حدیث میکنم و میگویم
 مگر انس و ابو هریره و معاویه بن ابی سفیان چهار صد هزار درهم با د چهار هزار حدیث جعل کرد و حضرت امیر علیه السلام
 میگردد و میگفت حضرت رسول فرمود هر کس در مدینه فتنه بر پا کند اعدت خدا بر او باد و امیر مؤمنان احادیث فتنه
 کرد و از احادیث مجعوله ابو هریره است قرین الجندوم فرارک من الاسد و یکی از محدثین کتابین مقاتل است جری
 میگوید با جماع محدثین مقاتل کتابت و ساجی میگوید کتاب مشرکست رازی میگوید مشرک الحدیث است
 و نشان میگوید کتابون المعروفون بوضع الحدیث علی رسول الله اربعه این جمله صحیحی بالمدينة و الوافدی سفلیا
 و مقاتل خبر اسان و ابن سعید بالشام و یکی زهری است که احادیث بلخی بجز مروان جعل میکرد و با عبد الملک بن
 مروان بود و امیر مؤمنان را لعن می نمود و یکی یحییان ثوریست که از اصحاب شریک هشام بن عبد الملک بود و روایت اند
 از اب هریره میگوید پوی گفتند ابو هریره شارب خوار است گفت انه لا یذیب الحدیث یعنی دروغ نمیکوید خلاص این دو چیز را
 بخوان که برای دروغگو بیان گفته شده است ان کنت کذبا فی الذی حدثنی فلیک عذرا بی حقه او زهر
 المائلین الی القیاس یقتا العادین عن الشرع و الاثر یعنی هر آنکه دروغ بگوید از زبان پیغمبر اکرم البته بر او

روح
سخنان
ابو هریره
مقاتل

دویم و پنجمین

پس برای نایب و وارث ضیاء آله ابناء پنا خدا و پیغمبرش را از همه غایبند و آنچه خواسته اند و فرمودند
مانند شمنان بن ادوی و نادانیان کشفیدانم اینطا فیه یاد در کدام یک از طبقات جتیم با او خفته
و اتباع وی هم نشین نمایند خلاصه در شرح احادیث مروی از حضرت عبدالعظیم بعضی از فروع منقوله دیگر
با احادیث اخبار انشاء الله تعالی مذکور میشود و آنچه در این فقه زحمت آدم کفایت است **فقره ثانیه** کتاب
عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الْكَرِيمُ بِلَانِ مَا أَحْبَبَ تَجَمُّعَ الْعَجْرِينَ فَرَمَوْسَيِّدُ عَيْسُ قَوْمِ اسْتِطَاعَ دَرْمَانَ عَشِيرَهُ وَفِيهِ لَشْرُوفِهَا
وعلوی و توه باشد و سید فائق در شرف مالک و فاضل و کریم و حلیم و مقدم را گویند و اطلاق سید بر شریف در این وقت
بسیار میشود در رساله سیر الادب سید را با سماء علیه خوانده است خلاصه سید شجاع است بهام سید عید الهه است
قمام سید جواد است عظیم سید کریم است صند سید شریف است هلول سید حسن البشرا است و رع سید بی است که
اوراجیم و چهارش است و جمع این مفرد سادات است کافی الحدیث الا و میساده و تقدیر آن بر وزن فصل است و جمع بر سادات
بسته و علماء فرموده اند السید للجلال الشریف سیده شوق از سادات یومینا شد و شود بضم معنی مجد و شرفست
و از برای لفظ سید واردی است خاصه معانی مخصوصه است که غالباً آنهاجا تراست و خود حضرت عبدالعظیم گفته شود
مگر بمعنی که آن فرض طاعت است و اختصاص امام ندارد و از این رو که او است مقرر من الطاعة چنانکه در کتاب معانی الاخیاء
مرویست که حضرت رسول فرمودند علی ایضا ابی سید عربیست عایشه عرض کرد مگر شما سید عرب نیستید فرمود من سید
اولاد آدم هستم عایشه عرض کرد سید چه معنی دارد فرمود من آفرینش طاعتی که آفرینش طاعتی که طاعت من و آفرینش
اطاعت من لازم است در این اشاره و تصریح است در تکلیف واجب لازم عایشه مخصوصاً و سائرین هم و ما و خواهم در این
طریق معرفت و شناسائی طاعت حضرت ختمی باب جناب و لایب عاب علیهما الصلوة والسلام از حضرت عبدالعظیم است
و حدیث ابیاحد از ذی کمال دلالت بر صدق مراد مینماید و عفری ابیاحدیش ذکر میشود و در کتاب نهائیه الفقه منقولست
مردی خدمت حضرت رسول مشرف شد و عرض کرد انت سید قریش فقال السید الله الذی یجوز له السیادة یعنی
تو سید قریشی آنجناب فرمود سید خداوند منعال است که سیادت حق و است احدی جز حضرت احدیست عرو
لباقت ندارد و در حدیث دیگر است مردی بحضرت رسول عرض کرد انت سیدنا فرمود مراد رسول و بتی همان خودیکه
خداوند خوانده است بخوانید و مرا سید بخوانید و مرحوم شهید ثانی طالب ثراه فرمودند بعضی از علماء منع کرده اند
خداوند را بنام سید بخوانند این منع برخلافست بلکه در روایتی کثیره وارد است که سید از اسما حسنی است
و عبارت شهید علیه الرحمه است فان هذا الاسم لا یؤم نقصاً فیحوز اطلاقاً علی الله اجماعاً پس از دعوی اجماع
در جواز اطلاق اسم شریف سید بر خداوند سبحان میگوئیم اسماء الله توقیفی است چون در اخبار و آثار و ادعیه
بقرای صحیح و کتب معتبره مذکور است لهذا منکرهای او را فاشاید و حضرت رسول که در حدیث سابق مع فرمودند
شاید برای این باشد که این اسم در قرآن مجید بر حضرت وی نام نهاده اند و آنجناب خوش داشت خوانده شود
بنامها بلکه خداوند سبحان او را خواند و نامید و تا اطاعت و امثال بنده کان فرهان فضا جریان را در تمام

در کتاب
تفسیر
و تفسیر
و تفسیر

تفسیر
تفسیر
تفسیر
تفسیر
تفسیر
تفسیر
تفسیر
تفسیر
تفسیر
تفسیر

سید علی بن ابی طالب
علیه السلام
معدن

برای سید ما شوم و فرقی نیست خوانده باشند و این لفظ بلکن چه هر سوم معمول نبوده است اما از جهت وصف و شرف
 چه در مقام بر لسان منعل و مصطلح بوده است از آنکه نهایش تکریم و تعظیم در این لقب است و کوی این لقب بر
 بنویسد بعد از زمان چند صغری باصطلاح شایع شد سیم از زمان مرحومین میروین سید مرتضی نقیب الطالبین و سید
 اجل موسوی سید رضی طالب را شایع بهر سبب که بواسطه جلالت قدر و فخامت مقام ایشان بار یافت کلمه
 و سادات عامه که داشتند سائرین اولاد فاطمه را بالبع برای ایشان با عامه و نام موسوی شدن و از آن زمان
 بر این سلسله جلیله اسم سید بماند و مصفا حوی معروفانند باسم سید کی عبدالله بن رسول است که حضرت رسول فرمود
 و انت نبک الله یا سید القراء و کی حسان بن ثابت است یکی شاعر آل رسول است اسمعیل هم در سبب که مادرش را فرمود
 این لقب را بود اند چنانکه در اشعارش فرمود *و لقد هبنا لفاطمة مرة علامه فیم من الفهماء سماه فومک سیداً*
 است که گوئی سید الشعراء و سید الدین معروفه ریاب سید شصت و معرفت و در راه مهد علیها السلام خوشتر گفته است
الا انتم الاولیاء شهید و عین امام العالمین فعبید هو السید المهدی من ال احمد هو الصالح المهدی یسید
 و این حدیث کویا در حق این سید تکریم و محبت علم حضرت عبدالعظیم گفته شده است و بعضی از معانی سید در آن
 مندرج است *یا یفغ غایت به سید مما یشبه الناس من سید ما ان الهدی من عبده و التمد العلم و العلم مع السوید*
 پس از شرح این معنی است و جز معنی در معنی زیاده تکریم هر زاری بماند زمان خطاب تسلیم حضور حضرت
عبدالعظیم هانا در فرة السلام علیک ایها السید الکریم معنی سید است و شرافت حبی و شخصی ملحوظ و منظور است
 یعنی آنکه حضرت عبدالعظیم را در زبان نام سید میخوانند از جهت نسبت حضرت رسول و آنکه ظاهر بر آنست که
 برای شرافت و بزرگواری است که در آن بزرگواری بوده است کلمه الکریم که وصف بعد از وصف است خود کلام بر مقصود
 میکند مانند السلام علیک ایها الخیر الثعلیم که علم نیز وصف مخصوص و صفت خاصه است برای آنجناب پس سید
 نام معانی مستطوع است حضرت عبدالعظیم هم سید است فنیو دارد و هم حسی پس سید لفظی است عام و هر آنکس حسب
 عمل و کردار سید باشد نشانه باشد باید در شرف سید نسبت حضرت رسول را قطع نماید و منقطع از خصوصیات
 لقب در دنیا و آخرت کرد و اگر در دنیا کسب نمیشد و از او پویند نمایند تا چاره کرده و عقد در میان است پس
 زمان ما را ضعیف شوند در شرف سید نشان گشته شود برای کردار زشت و رفتار شومی که از ایشان ظاهر میشود
 و هر آنطایع موجب بران و بعد از رحمت حضرت نیز نسبت بر سید است بلباس بزر و اسم و لقب نیست هانا کس و معنوی
 که در وی سعادت اخروی است یا نام بنت شریف و برای معذرت از این جبار و شایسته در کتاب صراط المستقیم
 میشود که در شرف نیز ناصبی گفتا کرد در این زمان پیغمبر اخوان زمان مبعوث شود آیا بر کدام خانواده تزلزل
 اجلال میفرماید و محط رحمان سید معظّم کجا است ناصبی گفت از اهل اولادش نارال میشو آنرا در شرف
 پس جویند ما از مرحومین کافر باستان ایشان انجام بیاوریم و پای طاعت خدمت ایشان اعجاب الیایات کنیم

در معنی تسلیم علیها الشرف

و شاعری از بنی عباس گفت این بیات را و قالت تریش لنا مخر رفیع علی النایک لیکر فقد صدقوا کلام فضلم
 قاتما هارحیا بالنی اذا غردا فیه المخر بنا الفخر فیک علی غیرک فاما علینا فلا تغرنا ففضل النبی علیکم لنا
 افر و ابه بعد ان انکرنا الاخره **فقره ثالثه** استلام علیک ایها الشرف بدان کلمه شخص در نزد
 اهل علم سواد انسان و غیر او است که از دورد پدید می شود و مورد استماع آن غالباً در ذات انسانست و شاهد
 معضو شعری است که در وصف پدیده حسن ذکر شد فان ملکنا الارض شخصه و مراد زائر در این فقره شرافت
 شخصه و لصاله ذابنه فرودش حضرت عبد العظیم است و کلمه الشرف بیان میکند و توصیف نماید شخصیت و عظمت
 شان و مقام آن بزرگوار را و لفظ شخص معنی رفته هم آمده است در این مقام مناسب است شرف از شرف محرمه
 مشق است و آن معنی بلندی و رفعت است و جمع شرف شرفاء و شرافت است و معنی دیگر آن نجاست و فرزانت
 بهن شرفه همیشه با سببی در دین مطالب آینه توضیح شود و شرف شرفا مند برای رفعت و علو معنوی
 او است که از علو مکانی تشبیه شده است و سوطی در رساله زینبیه در شرف شریف گفت اعلم ان اسم الشرف
 بطلق فی الصدق علی کل من کان من اهل البیت سواء کان حسباً او حسباً او علویاً او ذریه محمد بن الحنفیه او غیره
 من اولاد علی و حافظ دهبی در تاریخ خود نوشته است اسم شریف بر تمام ذریه مبارکه سابقاً اطلاق می شد چون
 فاطمین در مصححان ذکرند مختصر نمودند این لقب را با اولاد امام حسن امام حسین علیهما السلام چنانکه در این وقت
 لفظ سید لقب مخصوص است از برای فرزندان حضرت رسول و در آن زمان کافراً نام شریف کسی نامند که از همه مادر
 هاشمی و فرشی باشد بلکه شریف بلقب سیدت خوانند و شایع گفت المراد بالفرش المسمو الی المفریز کانه و انشا
 الاشراف اجل هذه الطایفه علی الصحاب حسنی و حسبه هر دو سید و شرفی اند و این دو لقب خوانده می شوند اما لقب
 سید استل است شامل شریف می شود و شاید بر حسب اصطلاح عرف مشوع و استعمال شریف استخوانند و شرفاء
 مکه معظمه زادها الله تعظماً ابواسطه سلطنت ریاست رفعتی که بر تمام قبائل و اقحاذ و بطون عرب استند فرزند
 سید نبوت بود نه هر یک بنام شریف موصوف و معروف و می شدند و از فراد مشهور نسبت ایشان بحضرت امام حسن می رسید
 و شاید برای تمیز ایشان و سادات بنی الحسین این لقب اختیار کرده باشند یعنی هر کس از فرزندان سیدنا شهیداً حضرت
 امام حسین بود او را سید نامیدند و هر کس از اولاد حضرت امام حسن بوده ملقب بشریف شد اما کمال ظهور و بروز
 این لقب ابواسطه خدام بنی الله در شرفاء مکه ظاهر گردید در حدیث است حضرت رسول بجوامع صدقه ظاهر فاطمه
 علیها السلام در زمان رحلت فرمود بود و هیز خودم را بفرزندم امام حسن بخشید شجاعت و سخاوت خود را و کذا
 نمود بفرزند امام حسین و شاید مراد از خود همین شرافتی است که در فرزندان امام حسن بود یعنی کناره شد بارش
 رسید بدان لقب اخصاص یافتند و به بیان دیگر اثر هدی تلذذ ذریه جناب امام حسن فرار دادند و بزرگی و
 بزرگواری و شرافت را در ذریه حضرت امام حسن مقرر داشتند نظیر آن دعائی است که اسحق در خود و فرزند
 جلیل نپیل خود می نویسد از دعاء آنجناب بیوت در صلب اولاد یعقوب سلطنت در صلب اولاد یعقوب و فصل

در معنی تسلیم علیها الشرف

در معنی تسلیم علیها الشرف

